

بیعت اشرار

آسیای میانه؛ آشیانه تروریسم

ILNA
Iranian Labour News
www.ilna.ir

مجله بین الملل ایلنا // شماره اول
گرافیک و صفحه آرایی : امیر غفارزاده

بیعت اشرار

آسیای میانه؛ آشیانه تروریسم

گروه بین الملل / آزاده کشودوست
فرشادگلزاری

چندیست که در بین متون منتشر شده در سطح رسانه‌های داخلی و خارجی دو واژه «تروریسم» و «بنیادگرایان» به وفور مشاهده می‌شود که البته طرح‌ریزی استفاده از این دو واژه آنهم در امتداد یا به موازات یکدیگر؛ در سال‌های اخیر توسط آژانس‌های مختلف خبری و پس از آن مطوعات مطرح دنیا که خواه در آمریکا مستقر هستند یا در قاره سبز به ورطه عملیاتی شدن رسید. بی‌شک باتوجه به بهم‌ریختگی متغیرها در سه سطح داخلی،منطقه‌ای و بین المللی که تقریبا اکثر کشورها در حوزه روابط و سیاست بین‌الملل دچار آن شده‌اند، پژوهش بر روی واژه‌ها و بهره برداری از آن در مقاطع مختلف و همچنین در سناریوهای گوناگون را طلب می‌کند که دو عنصر "مکان" و "زمان" در طرح و اجراء آن سهم بسزایی خواهند داشت.

واژه تروریسم از گذشته تا به امروز دارای کاربردهای مختلفی بوده و خواهد بود اما به عقیدهٔ تاریخ نگاران سیاسی و همچنین تحلیلگران و مفسران مسائل بین‌الملل، ضد واقعه ۱۱ سپتامبر بهترین مبداء برای بازتعریف تروریسم خواهد بود. با صرف‌نظر از تشریح و بازخوانی نمایشنامه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌توان گفت که پس از این مساله بود که نظم جهانی در پرتو سناریوی جهانی شدن و جرم قابلیت بررسی بیشتر از دوران گذشته به خود گرفت.به عنوان مثال بمب گذاری در اوکلاهاما سیتی در سال ۱۹۹۵ مرگبارترین حمله تروریستی در خاک ایالات متحده قبل از ۱۱ سپتامبر بوده که در این پرونده ۱۶۸ نفر کشته و چیزی در حدود ۹۵۰ نفر مجروح شدند. لذا در اینجاست که دو مفهوم تروریسم داخلی و تروریسم خارجی رخ عیان می‌کند.







در تشریح معانی تروریسم داخلی و تروریسم خارجی دو پلان اصلی از وقایع حال حاضر دنیا یکی در غرب ایران که از ۵ سال پیش تاکنون در جریان است و دیگری حضور طالبان و القاعده و در نهایت تکمیل ۳ ضلع مثلث تروریست‌ها با حضور داعش در پشت مرزهای شرقی ایران است را باید از نظر گذراند.

در نگاهی به منطقه آسیای میانه به خصوص پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به وضوح نقش گروه‌های اسلامی به خصوص در دهه ۹۰ میلادی به بعد را مشاهده خواهیم کرد. پس از آنکه اتحاد جماهیر شوروی از هم فروپاشید، بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. این گروه‌ها با بهره‌گیری از باورهای اسلامی و ریشه های اعتقادی خود بنا بر فراخور زمان فعالیت خود را صورت دادند. ظهور طالبان در افغانستان و پیوندهای قومی این کشور با پنج جمهوری تشکیل شده در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی؛ اثرپذیری منطقه از تحولات امنیتی- سیاسی افغانستان را شدت بخشید و به نوعی در منطقه هویت جدیدی به وجود آمد و حضور میلیونها مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی؛ ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش تمایلات اسلامی در این منطقه پدیدار آورد.

در صفوف مقابل رهبران آمریکا و روسیه بعلاوه نخبگان محلی سعی داشتن تا تهدید اسلامی را که پس از تحولات سیاسی نظامی در تاجیکستان رخ داده بود و به نحوی منجر به شکل گیری منازعات خونین در این جمهوری شده بود را بیش از حد بزرگ جلوه دهند تا بتوانند بر اساس منویات خود آنرا برجسته نمایند. اما پس از فروپاشی شوروی مساله بازگشت مسلمانان آسیای مرکزی به جهان اسلام به یکی از محورهای تحلیل و بررسی کارشناسان آسیای میانه حتی غرب آسیا تبدیل شد

چراکه شوروی در طول حاکمیت کمونیستی در آسیای میانه سعی داشت تا از هر ابزاری برای تضعیف مسلمانان در این منطقه استفاده کند که البته تثبیت هویت شورویایی به نتیجه نرسید

به نظر می‌رسد این روند تاکنون و البته با فراز و فرودهایی توانسته به حیات خود ادامه دهد چراکه دو قطبی شدن جهان قبل از فروپاشی شوروی علاوه بر سلطه غرب و شرق به کشورهای تحت‌الامر خود توانسته تاکنون ریشه اندیشه‌های گذشته را تا حد زیادی زنده نگه دارد که پرونده اوکراین و همچنین برقراری

بمب گذاری در اوکلاهاما سیتی در سال ۱۹۹۵ مرگبارترین حمله تروریستی در خاک ایالات متحده قبل از ۱۱ سپتامبر بوده که در این پرونده ۱۶۸ نفر کشته و چیزی در حدود ۹۵۰ نفر مجروح شدند

روابط میان هاوانا - واشنگتن از این دست ارزیابی می‌شود. برای اثبات این ادعا کافی است نیم نگاهی به حضور روسیه در "طرطوس" و "لاذقیه" سوریه بیاندازیم. متاسفانه کمتر موضوعی که در تحلیل بیکباره این ورود ارائه شده است این بوده جهان نمی‌خواهد بپذیرد که ریشه‌های دو قطبی بودن جهان گذشته؛ همچنان و در قرن بیست و یکم هم زنده است.

عده‌ای به غلط معتقدند که روسیه تنها برای کسب و ابقاء منافع استراتژیک وارد سرزمین شام شده است اما واقعیت این است که «روسیهٔ پوتین» بر خلاف «شوروی استالین» بیشتر به "عنصر امنیت" توجه دارد تا کشورگشایی و بسط دادن کمونیسم به اقصی نقاط جهان.

اگر نگاهی به نقطه‌گذاری امنیتی کرملین در طی سالیان اخیر بیاندازیم به وضوح ۳ لایه امنیتی تعیین شده از سوی تئوریسین‌های مسکو که رئیس جمهوری برخواسته از نهاد امنیتی ک.گ.ب بر آنها حکومت می‌کند را مشاهده خواهیم کرد. در لایه اول امنیت مسکو به عنوان پایتخت فدراسیون روسیه مد نظر قرار گرفته شده است و در لایه دوم اوراسیا مورد مطالعه واقع شده و نهایتاً در لایه سوم اشاره صریح به آسیای میانه شده است. البته می‌توان فرض چهارمی را پس از ورود روسیه به سوریه مد نظر قرار داد که آنهم غرب آسیا (خاورمیانه)خواهد بود که بدون شک ارتباط پیکان حضور تروریستها در پشت مرزهای غربی و همچنین حضور بنیادگراها در آنسوی مرزهای شرقی ایران را به یکدیگر مرتبط می‌کند.



پارامتر نابهنگامی که در آسیای میانه به خصوص در سال ۲۰۱۵ به یکباره این منطقه بومی را به کانون توجهات تبدیل کرد، حضور داعش در افغانستان به خصوص در ولایتهای شمالی این کشور بود.



پیدایش داعش از قبل در پاکستان و افغانستان مطرح بود اما کابل و اسلام‌آباد این موضوع را تایید نمی‌کردند و مدتها این مساله را انکار می‌کردند اما در سال ۲۰۱۵ نشانه‌هایی بروز و ظهور کرد که دولتها مجبور شدند تا به این موضوع اعتراف کنند. به گونه‌ای آنها مجبور شدند بپذیرند که در ولایت‌های ننگرهار، خوست و کنر و همچنین در غرب منطقه هلمند، نیروهایی با پرچم و دستارهای سیاه رنگ در حال رفت‌وآمد بوده و به دنبال بارگیری از گروه‌هایی هستند که از طالبان، القاعده و سایر گروه‌های دیگر ناراضی تشکیل شده و به دنبال جذب در داعش هستند تا بتوانند پروژه تشکیل «ولایت خراسان» را کلید بزنند.

نقل مکان داعش از غرب آسیا به سمت آسیای میانه موضوعی نیست که بتوانیم از آن به سادگی عبور کنیم. شاید اگر تورقی به اقدامات و صحبتهای مقامات مسکو بیاندازیم به راحتی می‌فهمیم که اگر جرقه اقدامات در خاورمیانه در فضای آسیای میانه هم زده شود دامنه ناامنی و افراطی‌گری تا شبه قاره هند و تا قلب دهلی‌نو و از آنجا تا چین ادامه پیدا خواهد کرد. ممکن است دسته‌ای از مخالفان و حتی صاحب‌نظران بگویند که قدری در این زمینه بزرگنمایی می‌شود اما واقعیت این است که در چند سال گذشته هیچ کس حتی اجازه ورود این فکر را به ذهن خود نمی‌داد که در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ در قلب اروپا و آنهم در پاریس داعش چشمه‌ای از رخنه و نفوذ خود در عمق قاره سبز را به نمایش بگذارد.

بیعت گرفتن داعش از انشعابات طالبان و بعضاً القاعده در افغانستان علاوه بر اینکه اوضاع وخیم اقتصادی و فرهنگی در آسیای میانه را گوشزد می‌کند تا حدود زیادی سیگنالهای متفاوتی به سمت گروههای بنیادگرای آسیای مرکزی مانند چچنی‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها و همچنین جریان‌های قدرتمندی مانند «نهضت اسلامی» و «جریان ازبک‌ها» که گروه نظامی قدرتمندی علیه دولت‌های آسیای میانه محسوب می‌شوند؛ ارسال می‌کند تا اولا بتوانند از واگرایی که در عراق و سوریه داشته‌اند خلاصی یابند و موقعیت جغرافیایی جدیدی را برای خود دست و پا کنند و در گام دوم بتوانند مدلی از همگرایی با گروههای مذکور را اینبار با ایجاد یک بستر و همگرایی تازه و تنها با پرچم دولت اسلامی به جهانیان نشان دهند که لازمه آن ایجاد یک وحدت خواهد بود که می‌توان از آن به عنوان «بیعت اشرار» سخن به میان آورد.



در امتداد منحنی مذکور که در افغانستان و کشورهای هم جوار آن به وجود آمده است تمدید حضور نظامی آمریکا و همچنین رفت و آمدهای نامحسوس مقامات مسکو به کابل، بحث حضور تروریست‌ها در آسیای میانه را بیش از پیش مهم جلوه می‌دهد.

افکار عمومی به خاطر دارند که در آوریل سال ۲۰۱۵ «سرهنگ گلمراد خلیمف» رئیس پلیس تاجیکستان به یکباره ناپدید و چند هفته بعد در ویدئوی پخش شده از سوی داعش در سوریه وی را با دستار سیاه داعش مشاهده کردندمستقیما واشنگتن و مسکو را تهدید به انجام عملیات تروریستی کرد. کمی بعد توسط دادستانی تاجیکستان حکم تعقیب بین‌المللی وی صادر شد



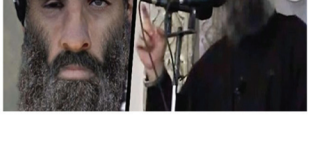
پس از این موضوع شاهد اعلام خبر مرگ ملا محمد عمر رهبر گروهک طالبان بودیم که البته در زمانی این خبر منتشر شد که مذاکرات صلح طالبان توسط طرفین و به خصوص پاکستان پیگیری می‌شد که نهایتاً خبر مرگ وی این مذاکرات را تحت الشعاع قرار داد و شاهد عدم نتیجه گیری در روند صلح بودیم. اما نکته‌ای که در پرونده مرگ ملا عمر و به روی کار آمدن ملا اختر منصور رهبر جدیدطالبان حائز اهمیت است هدایت افکار عمومی جهان،آسیای مرکزی و نهایتاً افغانستان بود.

تنها پس از گذشت ۳ ماه از ژانویه ۲۰۱۵ یعنی در فروردین سال ۱۳۹۴ برای اولین بار زندگینامهٔ ۵ هزار کلمه‌ای که شامل واقعیاتی از تولد، دوران کودکی و جوانی ملامحمد عمر بود برای اولین بار در وبسایت طالبان منتشر شد که بازه زمانی آن دقیقاً در نوزدهمین سالروز رسیدن وی به رهبری گروه طالبان قرار داشت.

از اینرو با توجه به اینکه طالبان و همچنین سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) از مرگ وی باخبر بودند این زندگینامه را منتشر کردند تا علاوه بر جلوگیری از تضعیف چهره طالبان بتوانند نسبت به ظهور داعش و یا قدرت گرفتن القاعده از سوی سعودی‌ها جلوگیری کنند و به نوعی در صدد بودند تا اوضاع را به نفع خود و برای اثبات اینکه تنها گروه بومی منطقه طالبان است و نه هیچ انشعاب دیگری؛ مدیریت کنند.

در مقایسه ادبیات داعش و طالبان با تمرکز بر الفاظ و نیت استفاده از آن اختلافاتی را در بین این دو گروهک مشاهده می کنیم. به گونه‌ای که ابوبکر البغدادی خود را "خلیفه" مسلمانان خواند و ملاعمر هم عنوان "امیرالمونین" را برای خود برگزید. اگرچه پیروان ملاعمر هیچگاه او را خلیفه نخواندند، اما بدون شک نفوذی که طالبان و طیفهای مختلف آن در میان مردم بومی افغانستان و حتی منطقه دارد با میهمان ناخوانده آنها یعنی داعش بسیار متفاوت است و به بیانی دیگر می توان گفت که دست برتر در افغانستان با طالبان خواهد بود.

حاصل جمع تمامی این موضوعات بعلاوه شکاف عمیق در قبول رهبری ملا اختر منصور از سوی اعضاء طالبان که نهایتاً موجب عرض اندام داعش و نقل مکان آن از خاورمیانه به آسیای مرکزی شده است؛ باعث شد تا دو قطب هژمون یعنی واشنگتن و مسکو هر کدام به صورت جداگانه و حتی در مقابل یکدیگر اقدام به پیگیری منافع خود کنند.



روسها با توجه به اینکه در سوریه در حال دست و پنجه نرم کردن با داعش به سر می‌برند و هنوز هم فشارهای حاصل از پرونده اوکراین که از سوی اتحادیه اروپا و غربی ها بر دوش آنها سنگینی می‌کند؛ همانند آمریکایی‌ها مایل به حضور علنی در افغانستان نیستند. اما آنچیزی که به یکباره روسها را به ناچار وادار می‌کند تا در افغانستان تحرک داشته باشند علاوه بر عنصر اقتصاد و انرژی؛ محور امنیتی آن خواهد بود.

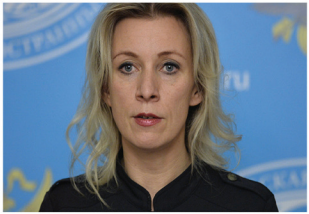


اگر از بعد امنیتی به این موضوع نگاه کنیم که البته این عنصر به عنوان فقرات اصلی تحرکات در آسیای میانه محسوب می‌شود، به وضوح خواهیم دید که حضور علنی آمریکا و همچنین حضور نامحسوس روسیه در افغانستان از حیث محتوایی و شکلی تفاوتهایی با یکدیگر دارند. آمریکا از سال ۲۰۰۱ در افغانستان و به بهانه مبارزه با تروریسم حضور داشته و این حضور بر طبق قرارداد امنیتی کابل - واشنگتن تا سال ۲۰۲۴ ادامه خواهد داشت. در این قرار داد که حامد کرزی از اعضاء آن خودداری کرد و نهایتاً اشرف غنی آنرا به امضاء رساند، ۵ پایگاه اصلی نظامی بعلاوه حدود ۱۰پایگاه فرعی تحویل نظامیان آمریکایی شده است که البته تمدید این قرارداد توسط طرف آمریکایی در یکی از بندهای قرارداد مذکور آمده است.

برای درک بهتر از اینکه چرا افغانستان با گذشت حضور ۱۴ ساله نظامیان آمریکایی برای مقامات واشنگتن اهمیت دارد باید نگاهی به ۲ دستور اوباما آنهم در مدت کمتر از چهار ماه انداخت. وی در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۵ رسماً اعلام کرد که در حدود کمتر از ۱۰ هزار نفر از نظامیان خود را تا سال ۲۰۱۶ در آمریکا ابقاء می‌کند که پس از آن این رقم تا اوایل سال ۲۰۱۷ به ۵۵۰۰ نفر خواهد رسید. دستور دوم اوباما که البته حکایت از راهبرد جدید نیروهای آمریکایی در افغانستان دارد چند روز قبل یعنی در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶ از سوی وی صادر شد که در متن این دستور «جان نیکلسون» به جای «جان کمبل» فرماندهی و رهبری عملیات نظامی آمریکا در افغانستان را به عهده خواهد داشت.



در پرونده فعالیت نظامی نیکلسون عناوینی مانند فرمانده «فرمان متحدین زمینی ناتو» و همچنین رئیس لشکر ۸۲ هوابرد آمریکا به چشم می‌خورد که این دو عنوان حکایت از دو موضوع مهم دارد که البته ممکن است تا جایی برای روسها خطر تلقی شود. موضوع اول اینکه این تغییر و تحولات آنهم در آستانه ورود داعش به آسیای میانه و در حالتی که طالبان در شرایط نامساعدی به سر می‌برد حکایت از تحرکاتی مانند آموزش نیروهای شبه نظامی ارسال سلاح و مهمات‌رسانی و حتی ارائه کمک‌های اطلاعاتی به تروریستها دارد.



مساله دوم که خصوصاً برای روسها مقداری مهمتر خواهد بود این است که فرمانده جدید نیروهای آمریکایی در افغانستان ارتباط گسترده و تنگاتنگی با ناتو دارد و همین موضوع بعلاوه میل آمریکا برای افتتاح دفتر ناتو در قرقیزستان و آسیای مرکزی می‌تواند زنگ خطر جدی برای روسها تلقی شود.

ماریا زاخاروا، سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه روسیه تنها یک روز پس از انتصاب نیکلسون اقدام به موضع‌گیری در مقابل تلاش آمریکا برای توجیه نزدیک شدن تاسیسات نظامی آنها به مرزهای روسیه کرد و حتی خطمشیء واشنگتن برای برقراری ثبات در جهان را مهلک خطاب کرد، که به نوعی می توان گفت صف آرایی غرب و شرق در آسیای میانه را به تصویر می‌کشد.

فرجام سخن

بدون شک در حالت فعلی می‌توان قرینه‌ای از غرب آسیا را در آسیای میانه متصور دانست با این تفاوت که هم گرایی کشورهای این ناحیه بیشتر از خاورمیانه خواهد بود. اما مثلث داعش، طالبان و القاعده در افغانستان می‌تواند به مراتب خطرناک‌تر از خاورمیانه باشد. چراکه سر ریز شدن و بیعت کردن نیروهای طالبان و القاعده با داعش آن هم در ولایت « هلمند » که در حدود ۹۳ درصد تریاک دنیا در آنجا تولید می‌شود؛ زنگ خطری خواهد بود که علاوه بر ایران، تاجیکستان، قزاقستان،قرقیزستان،ترکمنستان و ازبکستان؛ می‌تواند روسیه و در امتداد آن چین و هند را تحت الشعاع قرار دهد. از سمتی دیگر عدم توسعه یافتگی در افغانستان و همچنین نزدیک شدن دولت کابل به ترکیه خطراتی است که می تواند داعش را بیش از پیش در این منطقه صاحب قدرت کند. ادامه حضور آمریکا و تحرکات تروریست‌ها در افغانستان باعث شده تا روسها پیشنهاد فروش تسلیحات به دولت کابل را بدهند و حتی اخبار ضد و نقیض خبر از مذاکره روسها با طالبان دارد تا بتوانند از شبه نظامیان این گروهک علیه داعش استفاده کنند و نهایتاً بستر امنی برای مسکو و همچنین زیر نظر داشتن آمریکایی‌ها فراهم آورند.

